

پیامی به آقای خامنه ای

در پی پیامها و نامه های هشدار دهنده شخصیت‌های ایرانی و جهانی، بویژه سازمانها و نهادهای بین المللی بمناسبت بحران کنونی ایران به آقای خامنه ای، من هم به نوبه خود توصیه ای را که هشت ماه پیش در آخرین کتاب خود به روحانیت مذهب شیعه کرده بودم، طی این نامه خطاب به شخص آقای خامنه ای تکرار میکنم. شاید این سخنان خیرخواهانه در شرایط کنونی کشورمان اثر گذار باشد.

آقای خامنه ای

من به عنوان یک ایرانی دور از وطن، به خاطر نگرانی از رویدادهای اخیر و نابسامانی اوضاع کشور و بخصوص همدردی و همصدایی با مردم میهنم که میان دعوای شما و یاران دیروزتان، جانشان را از دست می دهند، این پیام را برایتان می فرستم. به این امید که شاید این توصیه خیرخواهانه در اتخاذ تصمیم و روشی که در برخورد با مسائل جاری خواهید گرفت، اثر گذار باشد.

پیام خود را با اشاره به جنبش کنونی مردم ایران آغاز می کنم، جنبشی که اکثریت شرکت کنندگان در آن، فرزندان پدافند از انقلاب ایران هستند که در دامان رژیم جمهوری اسلامی پرورش یافته و اینک به مخالفت با آن برخاسته اند. شاید با ارباب و خشونت، بگیر و ببند و کشت و کشتار بتوانید چند صباحی به عمر حکومت اسلامی اضافه کنید. اما فراموش نکنید که این نوع برخوردها بی نتیجه خواهد بود و در نهایت ناچارید تن به خواسته های طبیعی و قانونی مردم ایران بدهید.

نظرتان را به این نکته نیز جلب می کنم که هم اکنون پیکانهای اعتراضی که به سوی نظام جمهوری اسلامی پرتاب می شود، از جانب دشمنان رژیم نیست، بلکه بیشتر آنها از ناحیه دوستان دیروزتان می باشد که به سوی شخص شما نشانه گرفته اند. نا گفته پیداست که قصد این دوستان، پائین کشیدن شخص شما از اریکه قدرت می باشد. با این گمان که با برداشتن ولایت مطلقه فقیه، و عزل سرکار از این مقام، هم همه گناهان سی ساله رژیم را به گردن شما بیندازند و هم بخيال خود با تشکیل شورای ولایت فقها به حکومتی که فساد و تباهی آن جان همه مردم را به لب رسانده است ادامه دهند.

آقای خامنه ای

اگر چه این پیام توصیه ای بیش نیست، اما شرط بلاغ است. در صورتی که آن را با دقت بخوانید و با تعمق در باره اش فکر کنید، بی شک صلاح ملک و ملت و مصلحت خویش و طایفه خود را در آن می یابید. بی گمان شما هم می دانید، جنبشی که هم اکنون در مملکت ما به راه افتاده، هدف نهایی اش پایان دادن به عمر نظام جمهوری اسلامی است و ثقل در انتخابات هم بهانه ای بیش نیست، چون خواست واقعی مردم فراتر از مسأله انتخابات است و فراتر از آن هم خواهد رفت. خود شما پیش از انقلاب ۵۷ چندین سال مبارزه کرده و سی سال تمام هم در جمهوری اسلامی در مناصب مختلف عهده دار امور بوده اید. بنابراین، بخوبی میدانید که چنین حرکتی به کجا خواهد کشید. کافی است با اندکی تعمق برنامه هایی را که پیش از انقلاب 57 در ایران به اجرا گذاشته شده بود با جریاناتی که امروزه در مملکت میگذرد، مقایسه کنید تا دورنمای آینده برایتان روشن شود.

به باور من، خرد و خردمندی یک حاکم با هر اقتدار و امکاناتی حکم می کند که در این گونه موارد با درایت تصمیم بگیرد، با هوشیاری عمل نماید و با روش عاقلانه و منطقی هم از خونریزی جلوگیری کند و هم کار را به شکست توأم با بدنامی به پایان نرساند.

یادتان هست که پادشاه فقید ایران هم در بحبوحه انقلاب به صراحت اعلام کرد که صدای انقلاب را شنیده است؟ او، با همه امکاناتی که برای سرکوب انقلاب در اختیار داشت، برای این که پادشاهی خود را به خون هم میهنانش آلوده نکند، با فروتنی مملکت را به دست مخالفین خود سپرد و کشور را ترک کرد. همین تصمیم خردمندانه و ملت دوستانه پادشاه ایران سبب گردید که اینک لقب «خدا بیامرز» به القاب او اضافه شود و همه مردم حتی آنهایی که فریاد «مرگ برشاه» می کشیدند، در ارجگذاری او لفظ «خدا بیامرز» را بدرقه نام او می کنند.

ای کاش شما هم به پیروی از آن پادشاه ایران دوست، چنین قدمی بردارید تا هم از کشته شدن مردم جلوگیری کنید، هم اوضاع مملکت را بیش از این به وخامت نکشانید و هم دین و مذهب مردم را بیش از این بی اعتبار نسازید.

آقای خامنه ای

هشت ماه پیش، من در آخرین کتاب خود (۱)، در بخش پی آمدهای «ظهور» به صورت تخیلی صحنه هایی را ترسیم و وقوع آن را آرزو کرده بودم. اگر چه باورم نمی شد که این آرزو به این زودی جامه عمل بپوشد و مردم ما به این حد از بیداری و آگاهی برسند که برای تغییر سرنوشت خویش به همت و توانمندی خود متوسل گردند. اما خوشبختانه، دیدم که این آرزوی من خیلی زود و در زمان حیاتم برآورده شد. با این تفاوت که حکومت شما به سرکوب خیزش مسالمت آمیز مردم برخاست و کار را به خشونت و خونریزی کشید.

آرزوی دیگر من این بود که سردمداران رژیم جمهوری اسلامی و در رأس آن شخص شما به خواسته های مردم ایران پاسخ مثبت دهید و به صورت مسالمت آمیز و به شیوه دموکراتیک، حکومت را به مردم بسپارید.

ای کاش این کتاب را می خواندید، تا با دوراندیشی شما این مرحله از آرزوی من و تمامی هم میهنانمان که خواهان آزادی و دموکراسی و حکومت مردمی هستند برآورده می شد. چرا که در این کتاب نحوه واگذاری حکومت به مردم و اثرات مثبت آن به گونه نمادین به میان کشیده شده است. اگر نگاهی ژرف به محتوای آن و حوادثی که بدانها اشاره شده، می انداختید، یقیناً راه حل برونرفت از این مشکلات را بدون توسل به خشونت و خونریزی پیدا می کردید.

آقای خامنه ای

من نمی دانم سر انجام این جنبش و عاقبت حکومت شما به کجا خواهد کشید. ولی یقین دارم که در برابر موج عظیم توده های خشمگین و بخصوص طرفندهای یاران دیروزتان که امروزه کنار گذاشتن شما را تنها راه حل نجات خود و حکومت اسلامی میدانند، چاره ای جز تسلیم نخواهید داشت. چه بر سرتان خواهد آمد، آن هم برای من روشن نیست، ولی آخر و عاقبت خوشی برای شما انتظار نمی رود. □ چه بهتر تا دیر نشده است با یک تغییر روش، به جای دل بستن به حمایت رفیقان دیروزی خود که بسیاری از آنها به مردم پیوسته اند، شما نیز به دامان ملت پناه برید. حکومت و اداره امور مملکت را که حق مسلم ملت ایران است و شما و دوستانتان به ناحق به غنیمت گرفته اید، به مردم برگردانید. تنها در این صورت است که مردم به پاس رسیدن به خواسته های دیرینه خود، ممکن است از گناهان شما و دیگر دست

اندرکاران، صرفنظر کنند.

آقای خامنه ای

با توجه به پیامی که در پایان کتاب خود، به ملت ایران داده و توصیه ای که به روحانیت کرده ام (۲) از شما درخواست میکنم که با گفتگو با آن بخش از جامعه روحانیت که دلبسته مال و مقام نیستند و سران ارتش و سپاه پاسدارانی که نگران مردم و مملکت خود هستند، ترتیبی اتخاذ کنید که با پرهیز از هرگونه خشونتی حکومت را پیش از این که کار به دشواریهای بیشتر بکشد، به صاحبان اصلی آن بسپارید و مملکت را از حوادثی که آخر و عاقبت آن معلوم نیست نجات دهید. من یقین دارم که شما می توانید این کار را به سرانجام برسانید. چرا که هم به صلاح شما، هم به مصلحت روحانیت و هم سبب بازگرداندن اعتبار از دست رفته مذهب شیعه خواهد بود. مردم ایران هم با بزرگواری خود با همه کینه و عداوتی که نسبت به شما و دیگر سردمداران رژیم دارند، با رضایت خاطر از این امر استقبال خواهند کرد.

آقای خامنه ای

هفتاد و چند سال عمر برای یک انسان، عمر درازی است. در این سن و سالهاست که انسان به کمال پختگی و بی نیازی میرسد. هیچ کس هم دوست ندارد در سالهای پایانی عمر خود ببیند و بشنود که مردم آنچنان از دستش به ستوه آمده باشند که آرزوی مرگ او را بکنند. چرا می خواهید سالهای آخر عمر خود را با فریادهای نفرین مردم به سر برسانید؟ چرا می خواهید شب و روز بانگ مرگ بر خامنه ای جان و روان شما را بیازارد؟ تازه با خشم و غضب مردم به جان آمده چه خواهید کرد؟ آیا دوست دارید مانند صدام حسین به خواری و ذلت بيفتید؟ آیا میخواهید فردایی نه چندان دور شما را هم به پای میز محاکمه بکشند و به چوبه دار بسپارند؟ آیا دوست دارید فرزندانتان سرنوشت فرزندان صدام را پیدا کنند؟

و راستی! چرا و به چه دلیلی می خواهید مسئولیت فساد و تباهی همه سردمداران نظام را یک تنه بر عهده بگیرید؟ چرا می خواهید بهای همه خون هایی را که در طول سی سال گذشته به زمین ریخته شده

به پای شما بنویسند و به گردن شما بگذارند؟ کسانی که هر کدام در فساد و تباهی و جنایات سی ساله این رژیم دست داشتند، کجا هستند؟ مگر نه این که آنها فریبکارانه پشت ملت پنهان شده و انگشت « آهای دیکتاتور»، « آهای قاتل» و « آهای دزد» را به سوی شما گرفته اند، آیا تنها دزد و قاتل و دیکتاتور نظام جمهوری اسلامی شما هستید؟

به نظر من این خردمندی نیست که شما یک تنه مسئولیت همه بدکرداری های این نظامی را که جز نکبت و ذلت حاصلی برای ملت ایران نداشته است، به دوش بگیرید و برای پایداری آن بخواهید خود را به خطر بیندازید. آن هم به خاطر کسانی که پشت صحنه نشسته اند و خواب دوران بعد از شما را می بینند.

من اگر به جای شما بودم با یک حرکت انقلابی، طی یک نطق تاریخی در یکی از نمازهای جمعه، به منبر می رفتم و از مردم ایران می خواستم تا در صحنه باقی بمانند، اما نه بخاطر آرای انتخابات خود، بلکه برای تعیین سرنوشت مملکت و نظام آینده کشور که در آن هیچ روحانی مصدر امور دولت نباشد و دین و مذهب بکلی از حکومت جدا باشد.

من اگر به جای شما بودم، با کمال دلیری نوید آزادی ملت ایران را شخصاً به مردم می دادم و با هدیه آزادی به ایرانیان، نام نیکی از خویش باقی می گذاشتم. باور کنید که اگر چنین قدمی بردارید، خواهید دید که مردم ایران برای این خدمت شما چه ارجی خواهند گذاشت و چطور شما را در حد یک منجی واقعی گرامی خواهند داشت.

در این راه بدون شک بسیاری از روحانیون با شما همراه خواهند بود. بسیاری از فرماندهان ارتش و سپاه پاسداران نیز که به هر حال فرزندان ایرانزمین هستند، به کمک شما برخوانند خاست. تنها کاری که باقی می ماند تصمیم و همت شما خواهد بود که این قدم بزرگ را برای سعادت ملت و مملکت بردارند.

و نهایت این که آقای خامنه ای

باور کنید که دیر یا زود کسی یا کسانی خواهند آمد و بساط این حکومت اسلامی را بر خواهند چید. هم اکنون، بسیاری از ایرانیان و به احتمال زیاد خود شما نیز صدای پای این قهرمانان را می شنوید. بیائید و خود قهرمان این دگرگونی باشید و با شجاعت و شهامت

اشتباه بزرگ تشکیل حکومت دینی را که جز ضرر و زیان حاصلی نداشته است جبران کنید. سی سال وقت کافی بود که ببینید و بدانید که حکومت دینی برای اداره امور یک مملکت آن هم در هزاره سوم کارآمد نیست. یقیناً خود شما و اکثر کسانی که تصوری غیر از این داشتید، در طول این سالها به این نتیجه منطقی رسیده اید. بنابراین، پیش از این که کار به بن بست برسد، خودتان به این غائله پایان دهید. بگذارید روحانیت به کار خود مشغول شود و حرمت مذهب مردم محفوظ بماند و ملت ایران هم به آزادی و دموکراسی که خونهای بسیاری برای آن داده اند برسد.

دهم ژوئیه ۲۰۰۹

پاریس - هوشنگ معین زاده

(1) «ظهور، حکایت من و امام زمان»

(2) پیوست : آنچه در پایان کتاب «ظهور، حکایت من و امام

زمان» آمده است. **پایانه - پیامی به ملت ایران و توصیه ای**

به روحانیون

آنچه در این دفتر خواندید، یک حکایت بود. حکایتی که در گوشه دور افتاده غربت و تنهایی و در اوج نگرانی از آینده مبهم میهنم، در عالم خیال با بهره گرفتن از اندیشه های آرمان خواهی خود بدان پرداخته و برای هم میهنانم نوشته ام. آرزوی من به عنوان یکی از فرزندان ایران زمین این است که حوادث خیالی این قصه که به طور قطع و یقین در عالم واقع به این صورت به وقوع نخواهد پیوست، تصویر و الگو و ایده ای باشد که با توسل جستن به آن و در نظر گرفتن راه گشایی هایی که شده است، به هر شکلی که ممکن و به صلاح مردم و مملکت ایران است، مورد استفاده قرار بگیرد تا شاید بدان طریق ملت رنج دیده و مردم درد کشیده ایران از مخمصه مشکلاتی که از سالیان دراز، بویژه در سه دهه اخیر بدان گرفتار شده اند، نجات پیدا کنند و به یک حکومت مردمی و دموکراسی برسند. حکومتی که به حق شایستگی داشتن آن را دارند، چه از نظر تاریخی و فرهنگی و چه به خاطر مصیبت هایی که از گذشته های دور به صور مختلف بر سرشان فرو ریخته است.

سعی و کوشش من این بود که راهی هر چند خیالی به پیشگاه ملت ایران ارائه کنم. با این امید که شاید از مسیر این خیالپردازیها کوره راهی به سوی واقعیت گشوده شود. مگر نه این که بیشتر

ابداعات، اکتشافات، اختراعات و حتی خدا سازی و دین بازی ها و غیره در آغاز با خیالپردازیهای انسانها آغاز شده است.

دیگر این که در لابلای سطور این قصه مسائلی مطرح شده که آگاهی از آنها برای هموطنانمان ضروری است. امید دارم که هم میهنانم با تأمل و تعمق به این سطور توجه کنند. چرا که بسیاری از واقعیت ها که تا کنون برای همه ما مبهم و پنهان بوده، به صورت آشکار و به استناد اسناد و مدارک معتبر و مستند بر ملا و با تجزیه و تحلیل، مسائل و معضلات جامعه ایرانی حلای شده است. از جمله این که :

- اصلاً مهم نیست که امام زمانی هست یا نه! ظهور خواهد کرد یا نه! زیرا از نظر عقل و منطق و خرد مهم آنست که ببینیم اگر هم چنین اتفاقی بیفتد، چه سودی برای ما خواهد داشت. آیا با ظهور امام زمان دردهای بی درمان ملت و مملکت ما درمان خواهد شد یا نه!؟

ما تنها ملتی نیستیم که از گذشته های دور برایمان امام زمان یا مهدی موعود ساخته اند. همه ملت ها در دین و مذهبشان چنین منجی هایی دارند. اما اکثر این ملت ها پ□ از تأمل هوشیارانه و آگاهی به آنچه من گوشه هایی از آنها در این دفتر شرح داده ام، در نهایت به این نتیجه رسیده اند که هیچ منجی در عالم غیب وجود ندارد. منجی هر ملتی در میان خود آن ملت هاست. به همین علت هم بسیاری از ملت ها به جای این که به این وعده ها خیالی دل ببندند، خود به پا خاسته و همه آن چیزهایی را که یک منجی می باید برایشان هدیه بیاورد، به همت خویش برای ملت و مملکتشان فراهم کرده اند. چرا ما راه آنها را دنبال نکنیم؟

اگر پاسخ این چرا مثبت باشد، شاید دو نکته اساسی که در این دفتر آمده است، کوره راهی باشد برای رفتن به سوی آزادی و دموکراسی و سعادت و نیک بختی ملت ایران که آرزوی دیرینه همه ماست. من به این دو نکته از نو اشاره می کنم. با این امید که این نکات به عنوان چاره ساز برون رفت از اوضاع کنونی برای هموطنانم مفید و ثمربخش باشد.

اگر ما بخواهیم به عنوان یک ملت کهنسال خود را از این اوضاع وانفسا کنونی بیرون بکشیم، چاره ای جز پیروی کردن از راه و روشی غیر از آنچه تاکنون پیموده ایم نداریم. لازم به یاد آوری است که این دو نکته، نکاتی هستند که بر عک□ قصه خیالی من می تواند در

برای رها شدن از دست آنهایی که به بهانه امام زمان و به نیابت از او مدعی هستند که اداره امور زندگی مردم و حکومت مملکت ما شرعاً بر عهده آنها گذاشته شده است، باید خودمان وارد عمل شویم. برای این کار هم لزومی ندارد تفنگ برداریم و به صورت مسلحانه به رویارویی آنها برویم. کافی است این حرکت را به صورت کاملاً مسالمت آمیز، همانطور که در این دفتر آمده است، از درون خانواده هایمان آغاز کنیم. یعنی اعضاء خانواده ها، بستگانشان را که در سازمان های نظامی و انتظامی و اطلاعاتی شاغل هستند، وادارند که در مقابل رژیم از خود واکنش نشان دهند. اگر این حرکت به همان گونه که در این قصه آمده است انجام بگیرد، به یقین آخوندها چاره ای جز رها کردن حکومت و واگذاری آن به ملت نخواهند داشت.

پدران، پسران، برادران، خواهران که چماق سرکوبگر رژیم شده اند، فرزندان این آب و خاک اند و هر یک متعلق به یک خانواده ایرانی هستند. اگر خانواده ها پا به میان بگذارند و مردان و زنان خود را از سرکوبگری منع کنند و از خدمت آخوندها باز دارند، رژیم حاکم راهی جز اطاعت از خواست و اراده مردم نخواهد داشت.

نگاه کنید و ببینید چه کسانی چماقدار آخوندها هستند؟ چه کسانی تفنگ به دست گرفته اند و از جان و مال آخوندها و بستگان آنان حفاظت می کنند؟ چه کسانی به روی فرزندان میهن ما آتش می گشایند؟ چه کسانی در زندان ها از زندانیان بازجویی می کنند و آنان را شکنجه میدهند؟ به پشتیبانی چه افرادی آخوندها به خود اجازه میدهند به حق و حقوق مردم ایران تجاوز کنند؟ همه آنها ایرانی و متعلق به یک خانواده ایرانی هستند و هر یک از آنها پدر و مادر و خواهر و برادر و پسر و دختر دارند. بایستی پای آنها را به میان کشید و از طریق آنها به عواملی که حافظ رژیم هستند، حالی کرد و فهماند که چطور دانسته و یا نا دانسته عامل سرکوبگر مثنی تبهکار شده و بر علیه منافع و مصالح مملکت و مردم خود عمل می کنند.

اگر این افراد توسط بستگان خود پی به این حقایق ببرند و بدانند که چطور از بی توجهی آنان سوء استفاده می شود، به یقین هیچ یک از آنها اگر ایرانی باشند، تن به چنین خفت و خواری و

خیانت به وطن و هموطنان خود نمی دهند. کافی است از خانواده ها یاری خواست تا شر این حکومت جهل و جنون از سر مردم برداشته شود. من یقین دارم با این حرکت ملت ایران بدون توسل به خشونت و خون و خونریزی می تواند رژیم فاسد و تبهکار آخوندها را از میان بردارد و مملکت را به دست فرزندان لایق و شایسته خود بسپارد.

-۲-

نکته دیگری که در این دفتر بدان اشاره شده، هشدار است که به روحانیون مذهب شیعه. چه آنهایی که ایرانی الاصل هستند و چه آنانی که تبار بیگانه دارند و چه آن تعدادی که از اینجا و آنجا به سرزمین ما سرازیر شده اند. آنها به خوبی می دانند که از گذشته های دور بسیاری برای پایدار نگه داشتن مذهب شیعه از جان و دل خود مایه گذاشته و این مذهب را به پایگاهی رسانده اند که میلیون ها نفر از مسلمانان پیرو آن هستند. شرح اعمال و رفتاری که در طول سه دهه از جانب آنها، بر مردم رفته است، نیازی به توضیح ندارد و هیچکس هم بهتر از خود آنها به عملکرد ناپسندشان واقف نیست.

اگر جامعه روحانیت می خواهد خود و مذهبی را که متولی آن هستند، از مخمصه این منجلابی که به وجود آورده نجات دهند، لازم است به همان شیوه ای که در این دفتر بدان اشاره شده با دوراندیشی و مصلحت بینی، از حکومت کناره بگیرند و آن را به مردم واگذارند، تا هم سلامت خود و بستگانش را تضمین کنند و هم آبروی از دست رفته جامعه خود را به آن باز گردانند و هم مذهب شیعه را از این بی اعتباری که مسبب آن بوده اند، بیرون بکشند و در نهایت مملکت را از این اوضاع نا بسامان کنونی نجات دهند.

بی شک، دیر یا زود مردم ایران این رژیم را ساقط خواهند کرد. پس چه بهتر که خود روحانیون پیش قدم شوند و قبل از این واقعه، حکومت را به مردم بسپارند و برگردند به انجام وظایفی که با پوشیدن لباس روحانی بر عهده گرفته اند.

روحانیون و بستگانشان به قدر کافی در طول سه دهه ثروت اندوزی کرده اند و نیازی به افزودن اندوخته های خود ندارند. عقل سلیم حکم می کند که به همان میزان قناعت کنند و به خاطر مال دنیا بیش از این با سرنوشت یک مملکت و مردم آن بازی نکنند. بگذارند مردم ایران زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... خود را بدون حضور و دخالت دین و مذهب و مذهبمداران مانند ملل دیگر اداره

کنند.

اگر روحانیت با هوشیاری چنین کنند، دست کم یک خاطره نیک از خود به جا خواهند گذاشت. خاطره ای که شاید بدان سبب مردم حضور آنان را در آینده این مملکت تحمل کنند. در غیر اینصورت معلوم نیست این طایفه چه سرنوشتی خواهند داشت. این آخرین و بهترین توصیه ای است که می شود به این حضرات کرد. امید است با هوشیاری به آن بیانیدند و با دور اندیشی به آن عمل کنند.

moinzadeh@gmail.com

